

درخت سخن، بار دانش

مجموعه مقالات دکتر جلیل تجلیل

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

به اهتمام

حبیب راثی تهرانی - عذرآیزدی مهر





ISBN 978-964-224-719-6



9 789642 247196 >

www.elmpub.com

 nashreelm

٤٥٠٠٠ ريال

بسم الله الرحمن الرحيم

درخت سخن، بار دانش

مجموعه مقالات دکتر جلیل تجلیل

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

به اهتمام

حمید راثی تهرانی - عذرا یزدی مهر



دانش

سرشناسه	رأئی تهرانی، حبیب -
عنوان و نام پدیدآور	درخت سخن، باردانش: مجموعه مقالات دکتر جلیل تجلیل
مشخصات نشر	تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	۴۷۲ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۱۹-۶
وضعیت فهرست نویسی	فیبای مختصر
یادداشت	فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است
شناسه افزوده	یزدی مهر، عذرا، -
شماره کتابشناسی ملی	۳۸۰۵۴۳۷



درخت سخن، باردانش

مجموعه مقالات دکتر جلیل تجلیل

(استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران)

به اهتمام: حبیب رأئی تهرانی - عذرا یزدی مهر

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای زاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۱۹-۶

فهرست مطالب

مقدمه مؤلف	۷
۱- طیف بیانی در منشور غزل حافظ	۱۹
۲- افسانه تقلید و افسون ابتکار در شعر	۳۳
۳- علت سازی و علت سوزی در شعر	۵۱
۴- تناسی تشبیه	۶۳
۵- نکته‌هایی از جناس	۸۱
۶- بلاغت پیامبر اکرم (ص)	۹۳
۷- عبدالقاهر جرجانی و اسرار البلاغه او	۱۰۱
۸- تحلیل‌های بلاغی عبدالقاهر جرجانی از آیات قرآنی	۱۱۹
۹- ملاحظات در مضمون‌پردازی و هماهنگی تصویر و آهنگ در شعر خاقانی	۱۲۷
۱۰- نخلبندی خواجه	۱۴۱
۱۱- هشیار سران ابله دیدار	۱۵۱
۱۲- بانگ قرآن در فضای مثنوی	۱۶۷
۱۳- از بلاغت شعر عرفی	۱۷۷
۱۴- صورت‌گیری صائب و محتشم	۱۸۳
۱۵- از شعر امیر خسرو	۱۹۵

- ۱۶- تحلیل ابیاتی از جام جم اوحدی ۲۰۱
- ۱۷- شعر مختومقلی ۲۰۷
- ۱۸- نگاهی به نکات ادبی تفسیر طبری ۲۱۵
- ۱۹- نظرات ادبیه حول تفسیری الطبری ۲۲۵
- ۲۰- نیایش دوم صحیفه سجادیه و تلمیحات قرآنی و نکات بلاغی آن ۲۳۳
- ۲۱- تجلیل از شهریار ۲۴۱
- ۲۲- أثر الشعر العربی فی الشعر الفارسی ۲۵۵
- ۲۳- صور خیال در شرح کبیر نهج البلاغه ۲۶۱
- ۲۴- سرشار، غزل سرای عصر قاجار ۲۷۵
- ۲۵- شعر و شاعران از دیدگاه نورالدین عبدالرحمان جامی ۲۹۹
- ۲۶- سعدی تالی فردوسی ۳۲۵
- ۲۷- بهاءالدین محمد مختاری؛ نخستین مترجم لهوف ۳۴۱
- ۲۸- اصل و منشأ سندبادنامه و سیر تاریخی آن در زبان فارسی ۳۶۱
- ۲۹- تابندگی کلام امیرمؤمنان(ع) در شعر فردوسی ۳۸۱
- ۳۰- بررسی و نقدی در تاریخ طبرستان ۳۹۷
- ۳۱- أوصاف الفرس فی الشعر العربی ۴۱۵
- ۳۲- جام حکمت‌نما در شعر فردوسی ۴۲۱
- ۳۳- تصویرسازی در شعر بهار ۴۳۳
- ۳۴- نشر روان و گزین استاد شهیدی در ترجمه نهج البلاغه ۴۳۷
- فهرست الفبایی ابیات ۴۴۳

مقدمه مؤلف

اقبال شوق‌آمیز و تشویق دل‌انگیزی که از این حقیر از آغاز تألیف مجموعه مقالات علمی اینجانب «شرح درد اشتیاق» تاکنون از سوی دانشوران و محققان و دانشجویان به عمل آمد و توجه دلنوازی که از سوی فضلاء حوزه‌های علمیه و علاقه‌مندان ابراز گردید، به یاری خداوند مرا بر آن داشت که مجموعه دوم مقالات را که سال‌ها در کتب‌خانه‌های مراکز علم و دانش روی در پرده ستور کشیده و دیرباب بود، فراهم و منظم کنم و به نام «درخت سخن؛ بار دانش» تقدیم دارم. در این مجموعه که از مآخذ عمده کتب و دواوین شعر فارسی و عربی نشان دارد و به نکات نازک و نوآوری که شایسته تقدیم به آستان فضلاء و دانشمندان گرامی و قابل عرضه بود با اشارات تازه‌ای که حکایت از جستجوی در اشعار و فضای پیش و پس آنها باشد، سخن رفته است. به قول حافظ شیراز:

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید
صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید
ابیاتی که در این کتاب از عربی و فارسی شرح گردیده از مآخذ مهم
اسرارالبلاغه و تحلیل اشعار اسرارالبلاغه و مطول تفتازانی و یتیمه الدهر ثعالبی و
دیوان متنبی و ابونواس و بحریری و بسی مآخذ معتبر دیگر گرفته شده و شاخه‌های
آن به درختی ماند که ریشه در خاک و شاخه در آسمان فرازد، که در آیت قرآن آمده
است:

﴿مثل كلمة طيبة كمثل شجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء﴾ (ابراهيم، ۱۴)

درخت تسوگر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را
اگر لاله پرنور شد چون ستاره جز از وی نپدزفت صورتگری را
پیمبر بدان داد مر علم حق را که شایسته دیدش مر این مهتری را
بخوان هر دو دیوان من تا ببینی یکی گشته با عنصری بحتری را
(دیوان ناصر خسرو، نشر چکامه: ۳۶ و ۳۷)

و اینک از یک یک ابیات و شواهد شعری موجود در کتابهای مهم بلاغت به اندازه توان به سلک بیان می‌کشیم:

۱- در وصف گل‌ها و زیبایی و دلبری آنها از اسرارالبلاغه به تازی:

خجلت حدود الورد من تفضيله خجلاً توّردها علیه شاهد
لم يخجل الورد المورد لونه إلّا و ناحله الفضيلة عائد
للنرجس الفضل المبين وإن أبى آبٍ و حاد عن الطريفة حائد
فصل القضية أن هذا قائد زهر الرياض و أن هذا طارد
شتان بين اثنين هذا موعدٌ بتسلب الدنيا و هذا واعد
ينهى النديم عن القبيح بلحظه و على المدامة و السماع مساعد
أطلب بعفوك في الملاح سميه ابداً فانك لامحالة واجد
و الورد إن فكّرت فرد في اسمه مسا في الملاح له سمى واحد
هذى النجوم هي التى ربّثهما بحيا السحاب كما يربى الوالد
فانظر الى الأخوين من أدناهما شَبهاً بوالده فذاك الماجد
اين العيون من الخدود نفاسةً و رئاسةً لولا القياس الفاسد

این اشعار در اسرارالبلاغه در بحث مثال‌ها، حسن علت‌سازی و تعلیل از ابن‌رومی (دیوان ص: ۲۶۲ و ۲۶۳ بیت شماره ۳۲۸) نقل شده که چگونه با علل و صور خیال می‌توان آنها را با یکدیگر مقایسه کرد.^۱ اکنون ترجمه فارسی چامه بالا را بنگریم و به داوری برخیزیم:

۱. رک: اسرار البلاغه عبدالقاهر جرجانی، تحقیق ه. ریتز، استانبول مطبعة وزارت معارف سنه ۱۹۵۴

در این ابیات نمایشی هنرمندانه از ابن رومی نموده می شود که این شاعر نخست به تشبیه وارون (معکوس) می پردازد و سرخی گل را به سرخی چهره شخصی شرمگین مانند کرده آنگاه این را به فراموشی (تناسی) سپرده و بر آنست که باور کند که گل سرخ حقیقتاً شرمگین است. آنگاه برای آنکه این بیان به استواری و اطمینان در مخاطب اثر کند برای این شرم علتی آورده که در آن گل سرخ به نرگس مانند شده است، از آنکه خود را در پایگاهی می بیند که درخور آن نیست که خود شرمگین گشته و از عیب جویی دیگران و ریشخند عیب جویان بیم دارد که او را مدح کرده اند و در مدحش چندان افراط شده که هر که بخواند بدو بنگرد او را مسخره خواهد کرد و این سخن را چنان زیبا و نیکو وصف کرده که جز در این اشعار نتوان یافت. باری ترجمه فارسی اشعار او را از اسرارالبلاغه فارسی بخوانیم:^۱

یعنی «گونه های گل سرخ از اینکه او را برترین گلان خوانده اند شرم دارد در واقع سرخ گل از اینکه سرخ گون است شرمسار نیست، از اینکه برتری گلان را به وی نسبت داده اند و سخنی بسزا نگفته اند، چنین سرخ روی شده، پس فضیلت نرگس راست، کوتاه سخن آنکه این یکی پیشگام گل های باغ است و آن دگر پیشوای گل های سرخ را تا پایان روزگار گل ها تهدید می کنند و آن دیگری با مقدم خود نوید بهاران می دهد و تحسین نگرندگان برمی انگیزد و آنان را به پیمان و سماع می کشاند. در میان زیباییان و حریفان او را همتایی بیاب! تو هرگز او را بدیلی نمی یابی، هرگاه نیک بیندیشی نامش نیز یگانه و خوش نگار است و در میان زیباییان کسی او را مانند نیست! این ستارگانند که نرگس و گل سرخ را به باران ابرها پروریده اند، آنگونه که پدر فرزند می پرورد، شکوه و بزرگی از آن اوست. هرگاه قیاس نادرست نبود و داوری درست انجام گرفت، کجا ممکن بود گونه ها را از چشم ها در زیبایی و دلربایی برابر شمرد؟!»

كَأَنَّمَا الْمَرِيخُ وَالْمُشْتَرَى قُدَّامَهُ فِي شَامِخِ الزُّفْعَةِ

۱. اسرارالبلاغه تألیف عبدالقاهر جرجانی، ترجمه جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه تهران، با شرح احوال و آثار مؤلف به قلم مترجم کتاب، شماره ۱۸۲۲، چاپ چهارم ۱۳۷۴.

منصرف بالیل عن دعوة قد أسرجتُ قدامه شمعة

یعنی: مریخ که ستاره مشتری پیشاپیش اوست، در بلندی و فرازمندی چونان کسی است که شبانگاه از مهمانی باز می‌گردد و در برابر آن شخص شمع و چراغی برافروخته و حمل کرده باشند.

این ابیات از ابوالقاسم علی بن محمد بن داود ابی الفتح قاضی تنوخی است که در بصره و بغداد از هم‌نشینان وی که در مجالس بزم مهلبی و ابن معروف و ابن قریعه را هم دعوت می‌کردند و بخشی از اشعار وی را ثعالبی نیشابوری آورده است و مورد بحث، تشبیه مرکبی است که واژگان شعری او غیرقابل تجزیه و تجرید از همدیگر است.

پرتو این شعر و یا مضمون آن را می‌توان در شعر فارسی اجمالاً بیان داشت و آن در شاهنامه فردوسی است که در داستان «خواب دیدن طوس سیاوش را»^۱ می‌خوانیم:

شبی داغ دل پُر ز تیمار طوس	به خواب اندر آمد گه زخم کوس
چنان دید روشن روانش به خواب	که رخشنده شمعی بر آمد ز آب
بَرِ شمع رخشان یکی تخت عاج	سیاوش بر آن تخت با فرّ و تاج
لبان پر ز خنده زبان چرب گوی	سوی طوس کردی چو خورشید روی
که ایرانیان را هم ایدر بدار	که پیروز باشی تو در کارزار

⋮

چو این کرده شد رستم پهلوان	سوی دشت شد با دلاور گوان
فریرز شد پیش با لشگری	فروزان چو بر آسمان اختری
چو خورشید تابنده شد بر سپهر	بسان بتی با دلی پر ز مهر

۱. اسرار البلاغه تألیف پروفیسور هلموث ریتز استانبول و زاره المعارف سنه ۱۹۵۴ هجری، صص ۱۸۱ و ۱۸۰ و در اسرار البلاغه ترجمه فارسی جلیل تجلیل با شرح احوال و آثار مؤلف به قلم مترجم انتشار یافته است. ر.ک. انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۸۲۲، ص ۱۱۸، بیت شماره ۱۹۷.

بر آمد خروشیدن کرّه نای تهمتن بیاورد لشگر ز جای
(شاهنامه فردوسی ژول مول ج ۳ ص ۳۶۶)

* * *

رُبَّ لَيْلٍ قَطَعَتْهُ بِصَدُودٍ أَوْ فِرَاقٍ مَا كَانَ فِيهِ وَدَاعٌ
موحش كالثقیل الذی تقضی به العید — من و تأبى حدیثه الاسماع
یعنی: بسا شباه که با موانع طی طریق می کردم شب های فراق بود و وداع یاران،
شب هایی بس وحشتناک و پرخطر چنانکه گویی خاری بر چشم یا استخوانی بر گلو
داشتم و شرح آن بر نیوشندگان نامطبوع و خلاف خواهش دل بود.

این اشعار از «تنوخی» است (ابوالقاسم علی بن محمد بن ابی الفهم القاضی
التنوخى) در بحث اینکه وجه شبه در این چامه از هیأت برآمده و از حصول عناصر
تابناک که پیرامون آن را تاریکی ها گرفته است و این تصویر و هیأت در مشبه به
وجود ندارد مگر از ره تخیل و صور خیال چراکه هنگامی که شخصی در ظلمت
رهسپاراهی است چنین شخص به مانند کسی است که دیگر به مقصد نمی رسد و
از دیدن خطرات مصون نمی ماند. و چون بدعت و هرآنچه ناشی از نادانی و ظلمت
است به مقصد نمی رسد.^۱

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی این ره که تومی روی به ترکستان است
و این تشبیه را می توان بدین سان خلاصه کرد و به صورت معکوس بیان
داشت که سنت و علم مقابل بدعت و کفر است چنانکه در کلام پیغمبر اکرم (ص)
آمده است: «أَتَيْتُكُمْ بِالْحَنِيفَةِ الْبَيْضَاءِ لَيْلَهَا كَنَهَارِهَا» یعنی برای شما مردم یک مدینه
و شهریگری تابنده می آوردم که بسی اسپید است و شب آن همچو روز.
عبدالقاهر جرجانی این ابیات را آورده که بیت سوم آن این است:

و كَانَ النُّجُومُ بَيْنَ دَجَاهَا سَنَّ لَاحَ بَيْنَهُنَّ ابْتِدَاعُ^۲

۱. از المطول (شرح تلخیص) تفتازانی، تحقیق دکتر عبدالحمید هنداوی، منشورات دارالکتب العلمیة
بیروت، لبنان ۲۰۰۱ میلادی، ص ۵۲۲.

۲. اسرارالبلاغه تألیف عبدالقاهر جرجانی تصحیح ه. ریتز سنه ۱۹۵۴ هجری - استانبول مطبعه وزارت
معارف صص ۲۰۶-۲۰۷ بیت شماره ۲۶۷ و نیز: (تحلیل اشعار، صص ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۱ و نیز «شرح درد

که مضمون آن یاد شد. بعلاوه عبدالقاهر جرجانی این ابیات را در بحث قراردادادن فرع به اصل و اصل به فرع شرح می دهد.

باری اینگونه تحلیل اشعار در شعر خاقانی هم ملاحظه می شود. استعاره زیبایی «تنفس صبح» در قرآن کریم را (تکویر/۸) خاقانی چنین وصف می کند:

از لباس نفس عریان مانده چون ایمان و صبح

هم به صبح از کعبه جان نور ایمان دیده اند
خاقانی در موارد متعدد تنفس صبح را با تلمیح به قرآن کریم ﴿وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ﴾، (تکویر/۸) آورده است.

نظر دانشوران بلاغت و فن سخنوری در جامه فرازین با استفاده از آیت یادشده چنین است:

زد نفس سر به مهر صبح ملمع نقاب خیمه روحانیان کرد معبر طناب
و نیز:

اول کسی که خاک شود جرعه را منم چون دست صبح جرعه صهبا برافکند
و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری هم در «اسرارنامه» فرماید:

شنیدم که موسی در بیابان مگر دید اشتری را بی نگهبان
مهارش سخت بگرفت و دوان شد که تا اشتر به آسانی روان شد
چو آوردش به سوراخی که بودش نبودش جای اشتر چه سودش
بدو گفت اشتر ای گم کرده راهت من اینک آمدم کو جایگاهت
برو دم در کش ای موش سیه سر که نتوانش گذشت اشتر ازین در

درین ابیات عطار با تلمیح به آیت سوره اعراف ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَفْتَحْ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾ (اعراف سوره ۴۰ آیه ۷) یعنی آنانکه آیات ما را تکذیب و انکار می کنند درهای آسمان بر آنها گشوده نمی شود و هرگز داخل بهشت نمی شوند مگر آنکه اشتر از سوراخ سوزن بگذرد و ما این چنین گنهکاران را جزا

می دهیم.

و مولوی در مثنوی تمثیلی از انسان‌های مخلص و ریاکار آورده و آنها را به سر رشته یکتا و دوتا مانند کرده که فقط آن سر رشته یکتا روی به خدا دارد و ازین سوزن گذر خواهد کرد.

* * *

دَانِ عَلٰی اَیْدِی الْعَفَاةِ وَ شَاسِعَ عَنْ کُلِّ نِدَیْ فِی النِّدَا وَ ضَرِیْبَ کَالْبَدْرِ اَفْرَطَ فِی الْعُلُوِّ وَ ضَوْئِهِ لِلْعُصْبَةِ السَّارِیْنِ جَدَّ قَرِیْبٍ^۱

یعنی او خود به احسان و یاری نیازمندان بسی نزدیک است در حالی که از داشتن همتا و شریکی دور و منزّه می باشد. چنانکه خورشید در علو و پرتوفشانی دور از ما به نظر می آید لکن نورش بر همگان جاری و نزدیک است. چنانکه در قرآن کریم آمده است ﴿نَحْنُ اقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ﴾: ما به شما از رگ گردن نزدیکتریم. باری ابیات از بحرتری است و در اسرار البلاغه چند مرتبه از این بیت‌ها شرح به عمل آمده است.

* * *

زَوَامِلٍ لِلاَشْعَارِ لَا عِلْمَ عِنْدَهُمْ بِجَجِدِهَا اِلَّا كَعِلْمِ الْاَبْعَاصِرِ لَعَمْرُكَ مَا يَدْرِی الْبَعِیْرُ اِذَا غَدَا بِاَوْسَاقِهِ اَوْ رَاحَ مَا فِی الْفَرَائِرِ^۲

یعنی: «آنان شتران و ستورانی هستند که از اشعار مؤثر و نیکو هیچ آگاهی جز آگاهی شتران ندارند. به جان تو سوگند که شتر چون بار می کشد یا شب خود را به روز می آورد نمی داند که بارها چیست!» این بحث در اسرار البلاغه در مبحث تأثیر تمثیل آنگاه که به دنبال معانی می آید ذکر شده است. معمولاً تمثیل وقتی عقب معانی می آید خردمندان به اختصار در معرض آن قرار می گیرند، و نیروی آنها در حساسیت و تحریک آن بارها

۱. در ص ۱۰۳ بیت شماره ۸۷ می فرماید می خواهی خوب این بیت را تحلیل کنی خوب به بیت‌های مروان بن سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه در مدح خلیفه المهدی توجه کن که شاعری یمنی بود و به سال ۱۸۲ هجری به قتل رسید.

۲. اسرار البلاغه صص: ۶۴ و ۶۵ بیت شماره ۷۸، تألیف عبدالقاهر جرجانی، ترجمه جلیل تجلیل دانشگاه تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۴.

افزوده می شود و شور و عشق و جاذبه در بیننده پدید می آورد و اگر مدح باشد با شکوه و چنانکه عشق باشد زودتر انس می گیرد و از آنجا که سزاوارترین عنصر در آویزش دلهاست، قبول مخاطبان را برمی انگیزد و در بیدار کردن و آگاهاندن، رساترین نقش را دارد و در این فصل شعبه ها و گونه های آن بحث می شود.

چقدر فرق است میان اینکه بگویی فلانی خود را در خواندن کتابها خیلی به رنج وامی دارد، و آنگاه این اشعار یا نظیر آنها را بخوانی روش تحقیق به تفصیل با استناد به اشعار عربی و ترجمه فارسی آنها دیده می شود. در واقع به این شعر توجه کنیم:

علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند
که تلمیحی است به آیه ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾ (جمعه/۵)

در اسرار البلاغه توضیح می دهد که وقتی محمول فاصله زیادی با حامل دارد چرا که خر فقط سنگینی کتب و اسفار را احساس می کند نه محتوای آن را.

* * *

فَان تَفَقُّ الْأَنَامُ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ فَاِنَّ الْمَسْكَ بَعْضُ دَمِ الْفَزَالِ^۱
یعنی: هرگاه تو از همه مردم برتری نشگفت زیرا مُشک هم با همه والائی از جزئی خون ناف آهو به عمل آمده است.

بیت از قصیده ای است از متبنی به مطلع:

نُعِدُّ الْمَشْرِفِيَّةَ وَالْعَوَالِي وَ تَقْتُلُنَا الْمَنُونُ بِلَا قِتَالِ^۲
یعنی شمشیرهای مشهور مشرفی و نیزه ها را برای جنگ آماده می کنیم در حالی که مرگ بی تدارک جنگ ما را از پای درمی آورد و اجل فرا می رسد.

عبدالقاهر جرجانی در بحث اسباب تأثیر تمثیل یکی آمدن دو تشبیه و تمثیل

۱. ر. ک: شرح دیوان متنبی، تحقیق عبدالرحمن برقو، ج سوم، ناشر دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان: ۱۴۰۷ ه و ۱۹۸۳ م. ص ۱۴۰.

۲. اسرار البلاغه ۱۰۹ و ۱۱۰. (۳) ترجمه اسرار البلاغه به فارسی جلیل تجلیل صص ۵۴ و ۴۴ پیرو بیت ۱۲۷.

را بیان می‌کند که با هم دوسویه و متناقض می‌باشند (پارادوکس) و مقتضی این چامه را در رثای مادر سیف الدوله سروده و در اسرار البلاغه دو سبب تأثیر تمثیل که به دنبال معانی می‌آید استشهاد و در مطول تفتازانی در بازگشت اغراض تشبیه به امری است که در مشبه قرار دارد و این که چگونه یک امر شگفت و غریب را معمولی پنداشته‌اند ذکر کرده است.^۱

و در ادب فارسی نظیر این تشبیه متعدد است چنانکه عنصری گوید:
 تو ای شاه از ز جنس مردمانی بود یاقوت نیز از جنس اسبجار^۲
 و اجتماع دو امر را ممکن دانسته است. و خاقانی در قصیده‌ای گوید:
 سیمرغ را خلیفه مرغان نهاده‌اند هر چند هم لباس خلیفه غراب شد
 و در دفتر اول مثنوی مولانا جلال‌الدین می‌خوانیم:^۳
 دشمن طاووس آمد پَر او ای بسا شه را که کشته فر او
 و حافظ در غزلی به مطلع:
 حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
 می‌فرماید:

طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع که سوزهاست نهانی درون پیرهنم
 اگر ز خون دلم بوی مشک می‌آید عجب مدار که همدرد نافه ختم

* * *

مَامَاتُ فِی کَرَمِ الزَّمَانِ فَانَّهُ یَحیی لَدِی یَحیی بن عبد الله
 یعنی به راستی هر نوع بزرگواری و کرمی که در روزگار بمیرد و از بین برود در محضر یحیی بن عبدالله زنده خواهد بود. این بیت از ابوتمام و از قصیده‌ای است که در آن یحیی بن عبدالله را خیلی بزرگ داشته و به پایداری و حیات ستوده است. این بیت در شواهد تجنیس زیبا و طبیعی آمده و عبدالقاهر می‌گوید: آگاه باشید

۱. تحلیل اشعار اسرار البلاغه ص ۵۴ ب ۱۲۷.

۲. دیوان عنصری بتصحیح دکتر دبیرسیاقی.

۳. مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی به شرح دکتر توفیق سبحانی با فهارس.

راز و نکته‌ای که موجب پذیرش و استیجاب واقع می‌شود و در قالب ترکیب هم ساختار شده است، تکرار یک واژه است که یکی از آن مرکب از دو کلمه، که بایدش جناس مستوفی نامید و مورد اتفاق و پسند صورتگران و تصویرسازان است و در مطول تفتازانی ص ۴۴۴ هم آمده است بصورتی که حسن افاده همگان را می‌نماید و در «شرح درد اشتیاق» هم ص ۵۴، همین جناس در شمار بهترین نمونه و در «جناس در پهنه ادب فارسی» می‌گوید: ^۱تجنیس خوب آن است که در عرصه قبول خاطر پایگاه رفیع داشته و از هرگونه تصنع و تکلف بدور باشد و گوینده جناس را فقط به سوی معنی نکشد، بلکه حکم و قیادت معنی لفظ را در دست بگیرد چنانکه ابوتمام در باره یحیی بن عبدالله رافعی گفته است: «مامات...» این قبول خاطری که «یحیی» در بیت فوق آن را در ما پدید می‌آورد ناشی از احساس روانی و پیراستگی از تکلف است پس چه زیباست که در پیدایش جناس ساختمان ظاهری و لفظی آن به مثابه کمندی بر دل ما باشد.

* * *

وَلَمَّا قَضَيْنَا مِنْ مِني كُلِّ حَاجَةٍ وَ مَسَّحَ بِالْأَرْكَانِ مَنْ هُوَ نَاصِحٌ
و شَدَّتْ عَلَى ذَهْمِ الْمَهَارِ رِحَالُنَا وَ لَمْ يَنْظُرِ الْغَادِي الَّذِي هُوَ رَائِحٌ
أَخَذْنَا بِأَطْرَافِ الْأَحَادِيثِ بَيْنَنَا وَ سَأَلَتْ بِأَعْنَاقِ الْمَطِيِّ الْأَبَاطِحُ

این بیتها از کثیر عزة و از عَبَّيَّة بن کعب بن زهیر ابی سلمی روایت شده و نیز در مطول تفتازانی ص ۳۶۷ آمده و مآخذ هر کدام در فهرست مآخذ کتاب، نقل شده است. یعنی: آنگاه که از مناسک مینی همه حوائج خود را بجا آوردیم و هرآنکه پیشانی اخلاص بر رکن‌های کعبه بمالید و (به امید بازگشت) بارهای ما بر پشتِ اشتران سیه رنگ بسته شد، و کسی که بامدادان حرکت می‌کرد دیگر منتظر آنکه غروب حرکت

۱. این مباحث در تحلیل اشعار اسرار البلاغه ص ۱۵۸ و در اسرار البلاغه چاپ اسلامبول تحقیق ریتز در ص ۱۷ بیت شماره ۱۹ و در شرح درد اشتیاق ص ۵۴ و در تحلیل اشعار اسرار البلاغه ص ۹ بیت ۱۹ و در مطول تفتازانی ص ۴۴۹ آمده است. همچنین در کتاب «جناس در پهنه ادب فارسی» تألیف جلیل تجلیل در فصل جناس تام جزو بهترین نوع جناس به شمار آمده است. رک جناس در پهنه ادب فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۵. صص ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲.

خواهد شد، نبود، (کنایه از شتاب در اشتیاق بازگشت به وطن) ما دوستان و همکاروانان شروع به گفتن سخنان دلکش و دلربا کردیم و برگردن اشتران راهوار آب سیل آساروان بود. (هرچه سریع‌تر حرکت می‌کردند)

عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: اکنون بصیرت و اندیشه خود را در این ابیات بگمارید و داوری کنید آیا ستایشی که مردم از این ابیات ابراز می‌کنند ناشی از عامل بیان و نظمی نیست که بخوبی بتوانید حلاوت این استعاره‌ها را دریابید، به موازات اینکه عبارات این اشعار به گوش می‌رسند، معانی هم در ذهن جولان می‌کنند و ادراک می‌شوند و گرنه با نبود این عناصر، لفظ و معنی یک نوع زیادتی که از حدود خود بیرون شده به حساب می‌آمد (و چیزی در مداخله معانی تلقی می‌شد). با این عبارت «و لما قضینا من مینی کُلَّ حاجة» از مناسک حج بیرون آمده و از فرائض و سنن باختصار تمام فارغ شده و آنگاه «و مَسَّحَ بِالارکان من هُوَ ناصِحٌ» ما را به طواف وداع واپسین که آخرکار و همان دلیل سیر و سفر مطلوب است از شعر می‌نیوشیم و با ذکر مسح ارکان فراز شدن و رُکوب سواران را به سوی منازل و خویشان توصیف می‌کند و گونه‌گونه خاطرات از طواف یا پیش و پس آن یاد می‌کنند که با رمز و اشاره به کار می‌برند، برآستی شاعر این معانی را با استعاره لطیفی آکنده است و بخوبی از عهده تشبیه برآمده است که در تلاقی الفاظ و معانی فرازین با هم تلاقی کرده‌اند. ازین گذشته سخن در ذات خود گرامی است بسان زری ناب که شکل‌های گونه‌گون از آن بریزند.^۱

۱. رک: اسرار البلاغه عربی صص ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ ابیات شماره ۲۵ و ترجمه فارسی آن که با شرح آثار و احوال مؤلف به قلم مترجم از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم ۱۳۸۲ آمده است نیز در تحلیل اشعار اسرارالبلاغه ناشر دانشگاه آزاد اسلامی، تألیف تجلیل جلیل، ۱۳۷۷، صص ۲۵، ۲۶ و صفحه ۱۲، که در لطافت لفظ و معنی در ترجمه اشعار آورده است، یادی هم از سعدی شیرازی می‌کند که او نیز در بوستان استعاره سیل رفتار و فیض ابر نیسانی می‌کند و این ابیات ذکر می‌شود:



شنیدم در ایام حاتم که بود	به خیل اندرش بادپایی چو دود
صبا سرعتی رعد بانگ ادهمی	که بر برق پیشی گرفتی همی
به تک زاله می‌ریخت بر کوه و دشت	نوگفتی مگر ابر نیسان گذشت!



و اینک بر خود فرض می دانم که در مراحل این کار از تشویق و حسن ظن ناشر
محترم و از دانشجویان گرامی دوره دکتری آقای حبیب رائی تهرانی و سرکار خانم
عذرا یزدی مهر که سالیان بسیار در پژوهش ادب فارسی و عربی تخصص ورزیده و
حقاً که ارزیده اند صمیمانه سپاسگزاری نمایم. و آخر دعوانا اِنَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِیْنَ.

«جلیل تجلیل»

تهران مهرماه ۱۳۹۴

طیف بیانی در منشور غزل حافظ

لحظه‌هایی که در بررسی عناصر دلنواز شعر حافظ و در موشکافی عناصر بیانی او می‌گذرد حالتی به ما دست می‌دهد که خود حافظ نکوترین بیانگر آن است:
آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی

و آن دم که بی تو باشم یک لحظه است سالی
و این طیف که سراسر منشور بیان حافظ را فرا گرفته در عین تنوع و رنگارنگی در وحدت روانی و بیرنگی فرورفته، چنان‌چه تجزیه این طیف را دشوار ساخته است. در این مقاله، از عناصر بیانی حافظ به بررسی قالب‌های تشبیه و استعاره و کنایه و طباق و ایهام و مراعات نظیر و جناس غزل‌ها می‌پردازیم:
۱- در طیف تشبیه حافظ از گونه‌های ساده و مرکب و معقول و محسوس و همه انواع آن مدد گرفته حتی در مرحله تناسی تشبیه که در کتب بلاغت از ادق مباحث بیان است راه ابتکار پوییده و چونان ابوتمام که در بیت:

و یصعد حتی یظن الجهول بأن له حاجة فی السماء

صعود مکانی را استعاره‌ای از والایی قدر شمرده و بر تارک تشبیه گرد فراموشی پاشیده است، حافظ نیز در بیت زیر همت خویش را پایگاهی والاتر از چشمه خورشید بخشیده، چندان‌که شرم دارد دامش به آب آن چشمه‌تر شود:

گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم گربه آب چشمه خورشید دامن ترکم
و جای دیگر خوشبویی غالیه و کمانکشی و سمه را حاصل نفحه گیسو و کمان
ابروی یار شناخته است:

گر غالیه خوش بو شد در گیسوی او پیچد

و ر و سمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست (ص ۲۰)^۱

و بدین سان در یک قالب بیانی «تشبیه» از سویی نمودگار علت سازی
شاعرانه^۲ و از دیگر سو نمایشگر تناسی تشبیه^۳ است. و در پرتو همین تشبیه
است که طیف کلامش رنگ استدلال و زیب بیان حال پیدا کرده، بیان حال مشبه و از
دگر سو مشبه بر مشبه به تفصیل پیدا کرده است و همچون متنی که گفت:

فان تفق الانام وانت منهم فان المسك بعض دم الغزال^۴

نفحه مشام نواز کلام خود را نتیجه همدردی با نافه ختن دانسته است:

اگر ز خون دلم بوی مشک می آید

عجب مدار که همدرد نافه ختنم (ص ۲۳۵)

تشبیهات بلیغ حافظی تا مرحله اتحاد مشبه و مشبه به فرارفته و ادات تشبیه
مسلماً در این اتحاد رنگ خود را باخته است. چنانکه در ادبیات زیر سایه اندام یار بر
پیکر بیقرار عاشق انعکاس روح بر عظم رمیم شمرده شده و در گلشن فردوس عذار
زلف مشکینش خرامیدن طاووس در باغ نعیم خوانده شده و شکل ماه نو بر نعل
سمند محبوب آرمیده و بالای صنوبر در برابر قد بلند او پست گشته است:

۱- شماره صفحات همه ابیات مطابق است با دیوان حافظ به اهتمام محمدقزوینی و دکتر قاسم غنی.

۲- تجلیل، «علت سازی و علت سوزی در شعر». مجله یغما، شماره ۳، سال ۱۳۵۶، ص ۱۸.

۳- تجلیل، «تناسی تشبیه». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، سال ۲۱، شماره ۲ و ۳.

۴- بیت از متنی است و مقطع قصیده ای است به مطلع:

نعد المشرقیة والموالی وتقتلنا المنون بلاقتال

عنصری و خاقانی نیز نظیر همین معنی را در شعر خود آورده اند؛ اولی گوید:

تو ای شاه از ز جنس مردمانی بود یاقوت نیز از جنس احجار

و دومی گوید:

سیمرغ را خلیفه مرغان نهاده اند هرچند هم لباس خلیفه غراب شد

سایه قد تو بر قالبم ای عیسی دم
 عکس روحی است که بر عظم رمیم افتاده است (ص ۲۶)
 زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار
 چیست طاووس که در باغ نعیم افتاده است (ص ۲۶)
 در نعل سمند او شکل مه تو پیدا
 وز قد بلند او بالای صنوبر پست (ص ۲۰)
 و بدین سان تشبیهات مضمرا و گاه رنگ ابهام و احترام پذیرفته و قالب تشبیه
 تفضیلی به خود گرفته است:
 گر غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچد
 و رسمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست (ص ۲۰)
 در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست
 نقطه دوده که در حلقه جیم افتاده است (ص ۲۶)
 و این زنجیره تشبیهات در طیف تشبیه مفرد به مفرد و محسوس به محسوس و
 مفرد به مرکب و مرکب متعدد ملفوف و مفروق نمایان است. به این ابیات بنگریم:
 همچو گرد این تن خاکی نتواند برخاست
 از سوی کوی تو زان رو که عظیم افتاده است (ص ۲۶)
 بهای باده چون لعل چیست جوهر عقل
 بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد (ص ۹۱)
 چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است
 لیکن این هست که این نسخه سقیم افتاده است (ص ۲۶)
 من و باد صبا مسکین دو سرگردان بی حاصل
 من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسویت
 لب تو خضر و دهان تو آب حیوان است
 قد تو سرو میان موی و بر بهیأت عاج
 در بنیاد تشبیه معمول آن است که گویندگان یک یا چند جزء از ارکان تشبیه را

حذف می‌کنند، چرا که ذکر آن همه، قالب تشبیه را سنگین و ذکر آن را پرملال می‌کند و حال آن‌که گاه حافظ هر چهار رکن را در بیتی به ساده‌ترین و سبک‌ترین گونه فراهم کرده است:

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود

بین که جام زجاجی چه طرفه‌اش بشکست (ص ۱۹)

۲. در طیف باشکوه بیانی استعاره فروغی چشمگیر و دلربا دارد و استعاره‌های مکفیة او چنانکه طبیعت این نوع است در استعاره تخیلی آویخته و صور بیانی با جوهر ارجدار تخیل که گوهر پایدار شعر است، درآمیخته است، و در این شاخه بیانی است که زبان کلک او دست بر دست می‌گردد و آب حیوان از منقار بلاغت می‌چکد، و سر زلف یار در دست نسیم و دل سودا زده دو نیم است، اشک احرام طواف می‌بندد، طواف حرم یار:

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید

که گفته سخت می‌برند دست به دست (ص ۱۹)

آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد

زاغ کلک من به نام ایزد چه عالی مشرب است (ص ۲۳)

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است

دل سودا زده از غصه دو نیم افتاده است (ص ۴۹)

اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد

گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست (ص ۴۹)

والایی و شکوهمندی استعارات حافظ در انواع دیگر استعاره نیز متجلی است. در هاله استعاره مصرحه و مرشحه از لعل لبان به چشمه قند تعبیر می‌کند و غفلت حافظ در سراچه دنیا به میخانه‌ای می‌ماند که مشتریانش ناآگاه و بی‌خبرند و سنبل مشکین یار، نقاب گلبرگ رخسار است، و این جهان به ریاط دودر و کلام شعری حافظ به در شاهوار و غنچه خندان یار بر شاخ گل رعنا و دیدگان نرگس مست و گاه به نرگس جمّاش مانند گشته است:

کنون که چشمه قند است لعل نوش لب
 سخن بگوی وز طوطی شکر دریغ مدار (ص ۱۶۷)
 غفلت حافظ از این سراچه عجب نیست
 هر که به میخانه رفت بی خبر آید
 گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
 یعنی که رخ بپوش و جهانی خراب کن
 برین رباط دودر چون ضرورت است رحیل
 رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست (ص ۱۹)
 تا غنچه خندانت دولت به که خواهد داد
 ای شاخ گل رعنا از بهر که می روی
 در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
 مست از می و می خواران از نرگس مستش مست (ص ۲۰)
 فغان که نرگس جمّاش شیخ شهر امروز
 نظر به درکشان از سر حقارت کرد
 در پرتو استعاره از طریق فعل بر مفعول که دانشمندان بلاغت از آن سخن
 رانده‌اند و به عنوان نمونه در بیت زیر غم‌های جانکاه را شاعر با صبر و شکیب پذیرا
 شده:

واقری الهموم الطارقات هزامة اذا کثرت للطارقات الوسوس^۱

چیزی است که در این بیت حافظ به خوبی تجلی می‌کند و آن لشکرکشی غم
 به انگیزه ریختن خون عاشقان از یک سو و اتحاد شاعر و ساقی به منظور برانداختن

۱- این بیت از هذلول یا دهلول پسر کعب عنبری است و به قول میرد در الکامل (ص ۲۳) از سعدبن زیدمتاه بن
 بنی تمیم است و در صفحه ۵۱ اسرارالبلاغه تصحیح ریتز از آن سخن رفته است. در باب شمول استعاره فعلی بر
 مفعول بیت زیر از قطامی عمیرین سلیم تغلبی نیز مورد عنایت علمای بلاغت است که چگونه «لهذمیات» را که
 مفعول دوم است شمول مهمان‌نوازی داشته است:

نقیرهم لهذمیات نقذبها ماکان خطا علیهم کل زراد
 ر.ک. مطول تفتازاتی؛ چاپ اسلامبول، ۱۳۳۰، ص ۳۷۷؛ عبدالقاهر جرجانی، اسرارالبلاغه طبع ریتز، ص ۵۹ و
 اسرارالبلاغه، ترجمه جلیل تجلیل، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ص ۳۱.

آن لشکر از سوی دیگر است:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

و در بیت دیگر جام زجاجی اساس توبه را شکسته، اساسی که در صلابت چو سنگ نمود!

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود

بین که جام زجاجی چه طرفه‌اش بشکست (ص ۱۹)

و شگفتا که در همه این استعارات و الوان طیف رنگین بیان، قول و غزل حافظ از روانی کامل برخوردار است و اگر فی المثل متنبی با آن همه تکلف و تعقید از چشمان یار به تیغ و تیر تعبیر کرده و گفته است:

و لذا اسم اغطیة العیون جفونها من أنها عمل السیوف عوامل

حافظ به روانی چشمه‌های در جریان و به سبک‌بالی مرغان در طیران چنین گفته است:^۱

حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ

که ساقیان کمان ابرویت زبند به تیر (ص ۱۷۴)

کمان ابرویت را گو بزن تیر

که پیش دست و بازویت بمیرم (ص ۲۲۷)

۳. یکی دیگر از الوان بیان که در غزل حافظ نمایان است رنگ کنایت است. کنایه همان استعاره و مجاز است لکن در آن اراده معنی حقیقی کلمات و عبارات نیز جایز و ممکن است، چنان‌که در ادبیات زیر از حافظ «رخت از جایی بردن» کنایه از انتقال، «بالش زر» کنایه از رفاه و تنعم، «انگشت نمابودن» کنایه از شهرت، «محک به میان آوردن» کنایه از تجربه و آزمایش، و «حلقه در گوش داشتن» کنایتی از اطاعت و انقیاد محض است:

۱- اسرارالبلاغه جرجانی، ص ۱۲۹، و ترجمه اسرارالبلاغه (تجلیل)، ص ۸۲

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
 بختم ار یار شود رختم از اینجا ببرد
 در مصطفی عشق تنعم نتوان کرد
 چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی
 ای که انگشت‌نمایی به کرم در همه شهر
 وه که در کار غریبان عجب اهمالی است
 خوش بود گر محک تجربه آید میان
 تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد

و در ادبیات زیر تعبیر «مژه خون پالا، بازار پر خریدار، خاکدان و آستان، غوغا، در خرقه آتش زدن، کلک دبیر، تکیه‌گه باز، نقاب گلبرگ، بوی بنفشه، زلف نگار، خسته دلان، طره با صد نافه چین، اختر شبگرد، غالیه مو، ارزق پوشان، ورد سحری، نقش بر آب زدن، رسیدن گل و نسرين، طیب حامل دوا، درویش یک قبا، همه از لون کنایه برخوردارند:

مطرب از درد محبت غزلی می‌پرداخت
 که حکیمان جهان را مژه خون پالا بود (ص ۱۳۸)
 امروز که بازاری پر جوش و خریدار است
 دریاب و بنه گنجی از مایه نیکویی
 از سر این خاکدان چون بپرد مرغ جان
 بساز نشیمن کند بر در آن آستان
 در این غوغا که کس کس را نپرسد
 من از پیر مغان منت پذیرم (ص ۲۲۸)
 در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک
 جهدی کن و سرحلقه رندان جهان باش (ص ۱۸۴)
 مبادا جز حساب مطرب و می
 اگر حرفی کشد کلک دبیرم (ص ۲۲۸)

چون بپرد مرغ دل سدره بود جای او
 تکیه گه باز ما کنگره آسمان
 گلبرگ راز سنبل مشکین نقاب کن
 یعنی که رخ پیوش و جهانی خراب کن (ص ۲۷۲)
 بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر
 بنگر به رنگ لاله و عزم شراب کن
 حافظ وصال می طلبد از ره دعا
 یارب دعای خسته دلان مستجاب کن (ص ۲۷۲)
 آن طره که هر جعلش صد نافه چین دارد
 خوش بودی اگر بودی بوییش ز خوشخویی (ص ۳۵۴)
 تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار
 تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو (ص ۲۸۱)
 آن غالیه موگر سوی ما نامه نوشتی
 گردون ورق هستی ما درنوشتی (ص ۳۰۳)
 صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی
 شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد
 خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب
 ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد (ص ۱۰۸)
 رسیدن گل و نسرين به خير و خوبی باد
 بنفشه شاد و کش آمد سمن صفا آورد (ص ۹۹)
 علاج ضعف دل ما کرشمه ساقی است
 برآر سر که طبیب آمد و دوا آورد
 به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم
 که حمله بر من درویش یک قبا آور (ص ۹۹)

پیر گلرنگ من اندر حق ارزق پوشان

رخصت خبث نداد ار نه حکایت‌ها بود

۴. طباق در هاله تشبیه نیز حکایت از تلاقی دو طیف و دو خصیصه بیانی در تعبیری واحد می‌کند که در کلام حافظ از پایگاه هنری والایی برخوردار است. این موضوع که در اسرارالبلاغه در اتخاذ شبه معقول از محسوسات مورد استشهاد است از مباحث دلپذیر فن بیان است، چنان‌که شاعری در بیت:

عسل الاخلاق ما یاسرته فاذا عاسرت ذقت السلعا

تشبیهی عقلی آورده و شیرینی و تلخی را که از امور کاملاً محسوس است و سروکار با حس چشایی دارد، در مفهوم خوشحالی و مسرت و خشم و نفرت به کار برده که از امور قلبی است.^۱ در کلام حافظ این مایه ترکیب را با حفظ روانی و فخامت کلام مشاهده می‌کنیم:

سواد زلف سیاه تو جاعل الظلمات

بیاض روی چو ماه تو فالق الاصباح (ص ۶۸)

و در همین هاله طباق امکان لذت حضور را با تدارک تلخی فراق که پیش از این عباس بن احنف با تعقیدی چشمگیر، تعقیدی که در کتب بلاغت از شواهد مشهور به شمار می‌آید آورده و گفته است:

سأطلب بعد الدار عنكم لتقربوا و تسكب عینای الدموع لتجمدا^۲

حافظ با روانی بلاغت نشان خود در ابیات زیر بیان داشته است:

از دست غیبت تو شکایت نمی‌کنم

تا نیست غیبتی نبود لذت حضور

۱- اسرارالبلاغه، ص ۶۳، شاعر در این بیت از دو چیز متضاد بهره گرفته چنان‌که خاقانی نیز در ابیات زیر دو چیز متضاد را در وجود معدوح آشتی داده است:

بر عدو زهر و بر ولی مهره است هرچه آن مار اسمر افشانده است
تیغ تو با آب و نار ساخت بسی لاجرم هم شجر اخضر است هم ید بیضا و نار

ر.ک. دیوان خاقانی، تصحیح سجادی، ص ۸۲ و ۱۸۰؛ تجلیل، «جاذبه‌های شعری خاقانی»، مجله مشکوة (نشریه آستان قدس رضوی)، شماره ۶، ص ۱۷۷.

۲- ر.ک. مطول تفتازانی، چاپ اسلامبول، ۱۳۳۰، ص ۲۱.

گر دیگران به عیش و طرب خرّمند و شاد

ما را غم نگار بود مایه حضور (ص ۱۷۲)

و از همین مقوله است آنجا که در غزل او غم‌ها به تهنیت و مبارک‌بادگویی حلقه به گوشان در میخانه عشق آمده‌اند:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق

هردم آید غمی از نو به مبارکبادم (ص ۲۱۶)

و سیر این طباق تضاد را در کلمات آید و ناید، نشست و برخاست، عقل و دل، گل و خار، آتش و تار، پیر و جوان، صنم و صمد، کعبه و میکده، در ابیات زیر از حافظ نمونه وار می‌بینیم:

باز آی که باز آید عمر شده حافظ

هرچند که ناید باز تیری که بشد از شست (ص ۲۰)

شمع دل دمسازم بنشست چو او برخاست

و افغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست (ص ۲۰)

عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو

دل ز ما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست (ص ۱۵)

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج

فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

هرکه آمد به جهان نقش خرابی دارد

از خرابیات بگویند که هشیار کجاست

شب تار است و ره وادی ایمن در پیش

آتش طور کجا موعد دیدار کجاست (ص ۱۵)

گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود

گفتا به بوسه شکرینش جوان کنند (ص ۱۳۵)

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین

گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند (ص ۱۳۴)

آن‌که جز کعبه مقامش نسد از یاد لب

بر در می‌کده دیدم که مقیم افتاده است (ص ۲۶)

۵. رنگ ابهام نیز در طیف کلام و منشور غزل حافظ چشمگیر و شایان اهتمام است. شاعر کلمه‌ای یا تعبیری واحد را در دو معنی دور و نزدیک به کار می‌برد و بدین‌سان دامنه‌القا و بیان خویش را گسترش می‌دهد؛ اگر بخواهیم فقط به نمایش محدودی از ابهام‌های حافظ‌ی بپردازیم کافی است ابهام موجود در کلمات شست، خرابی، هوا، جماش، عهد، عین و سودازده را در ابیات زیر از حافظ درنگریم:

باز آی که باز آید عمر شده حافظ

هرچند که ناید باز تیری که بشد از شست (ص ۲۰)

هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد

از خرابات بگویند که هشیار کجاست (ص ۱۵)

گفتم هوای می‌کده غم می‌برد ز دل

گفتا خوش آن کسان که دمی شادمان کنند (ص ۱۳۴)

فغان که نرگس جماش شیخ شهر امروز

نظر به دردکشان از سر حقارت کرد (ص ۹۰)

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است

دل سودازده از غصه دو نیم افتاده است

چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است

لیکن این هست که این نسخه سقیم افتاده است

حافظ گمشده را با غمت ای یار عزیز

اتحادی است که در عهد قدیم افتاده است (ص ۲۶)

۶. گلستان خیال و هنر حافظ مجموعه‌ای از عناصر سازگار و متناسب را

تشکیل می‌دهد که گل و بلبل و جوی و شاخسار و سرو درخت و دیگر اجزای با تناسب خاص در کنار همند و این پدیده که در بلاغت به «مراعات نظیر» نامدار است در غزل‌های حافظ همواره به چشم می‌خورد و تماشاگران هوشمند را به

مطالعه و جستجو در تناسب‌ها و امی دارد. این معنی رنگ دگری است از طیف بیانی شاعر که در منشور غزلش متجلی است. اینک به تماشای مراعات‌نظیر در بین واژه‌های: گیسو و ابرو، دیر مغان، می‌خواران، قدح، مست، دل و سلسله و دلدار، ساقی و مطرب و می و عیش، خرابی و خرابات، آیین، مذهب، پیر مغان، خرقه، مشتری، مه، دیده و بصارت، گلشن، باغ، نعیم و فردوس می‌نشینیم:

گر غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچد

ور و سمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست (ص ۲۰)

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

مست از می و می‌خواران از نرگس مستش مست (ص ۲۰)

عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو

دل ز ما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست

ساقی و مطرب و می‌جمله مهیاست ولی

عیش بی‌یار مهیا نشود یار کجاست

هرکه آمد به جهان نقش خرابی دارد

در خرابات بگویند که هشیار کجاست (ص ۱۵)

گفتم شراب و خرقه نه آیین و مذهب است

گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند (ص ۱۳۴)

گفتم که خواجه کی به سر حجله می‌رود

گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند (ص ۱۳۵)

به روی یار نظر کن ز دیده منت دار

که کار دیده نظر از سر بصارت کرد (ص ۱۹۰)

زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار

عکس روحی است که در باغ نعیم افتاده است (ص ۲۶)

۷. رنگ برجسته دیگر در نیرنگ هنری و طیف شعری حافظ پدیده جناس است، و این خصیصه سوای از دیگر عناصر صوتی و آهنگی از وزن و قافیه و جز آن است که

به یاری یکدیگر کلام حافظ را در موسیقی و نواگری خاصی غوطه ور کرده و گوش حقیقت نیوش طالبان غزل را با نغمه های جاودانه پر نغمه داشته اند. در موشکافی جناس حافظی باید از تنوع جناس های او غافل نبود، چرا که حافظ از انواع جناس های استفاده کرده و آنجا که پذیرش جناس کامل و مستوفی در زنجیره کلام او امکان نداشته از جناس های نوع دیگر بهره گرفته و خصیصه گوش نوازی واژگان یک صورت و چندین سریرت را از دست نهشته است. به عنوان نمونه جناس مضارع را بین واژگان: همین و همان، مقام و مقیم، کمان و کمین، دست و مست، بشارت اشارت، بازار و آزاد؛ غصه و قصه، در ابیات زیر ملاحظه می کنیم:

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین

گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند (ص ۱۳۴)

آن که جز کعبه مقامش نبند از یاد لب

بر در میکده دیدم که مقیم افتاده است (ص ۲۶)

ز چشم شوخ تو جان کی توان برد

که دایم با کمان اندر کمین است (ص ۳۹)

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

مست از می و می خوران از نرگس مستش مست (ص ۲۰)

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست (ص ۱۵)

نقد بازار جهان بنگر و آزاد جهان

گر شمارانه بس این سود و زیان ما را بس (ص ۱۸۲)

دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد

کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد (ص ۱۱۶)

دانم سر آرد غصه را رنگین بر آرد قصه را

این آه خون افشان که من بر صبح و شامی می زنم (ص ۲۳۷)

گاه در جناس های حافظی از دو کلمه همگون فقط حرفی بر فرق یکی افزونی

دارد و همچون دیهیمی بر فرق کلمه مجانس نشسته که به «جناس متوج» معروف است نظیر بیت زیر:

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجاست (ص ۱۵)

و گاه برعکس حرف زاید به آخر کلمه مجانس پیوسته که آن را جناس مطرّف

می خوانند: کلمه های «پرویز و پرویزن»، «دل، دلی» نمونه ای از این گونه تواند بود:

سپهر برشده پرویزنی است خون افشان

که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است (ص ۳۰)

گفتم هوای می کده غم می برد ز دل

گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند (ص ۱۳۴)